

## نقد عرفانی در مثنوی نقشبندیہ

این مثنوی که بنام نقشبندیہ موسوم است و مصنفش ملا یحییٰ الدین متو  
است. معنی والا و برگزیده که درین اشار ہویدا است انبیت که بہا احوال و اذکار پیروکاران  
سلسلہ نقشبندیہ را توضیح داده است. درین جا بقول حکیم ابوالقاسم فردوسی کہ در آغاز شاہنامہ  
خودش این شعر کہ بغایت پرکاری و شہافتگی سرودہ است

بنام خداوند جان و خرد

کزین بزرتر اندیشہ برنگذرد

معنی انبیت کہ ہر کاری را کہ ما آغاز کنیم باید بنام خداوند تعالی باشد کہ مالک و

مولای جان و خرد ما است و اطاعت وی برای ما بندگان لازم و ملزوم است۔

ہمیں نوع کہ آن مردمان کہ برسلسلہ نقشبندیہ کار گزار ہستند و در عبادت  
خدا و تعالی ہما قدر مصروف و مشغول می شوند کہ ہمہ لذات این جہاں فانی را از یاد می برند اگرچہ  
در ظاہر شآن مردان حق ہرچند خاموشی می ورزند ولی بصورت باطنش منازل مہمی را طی  
می کنند و ہر ذیقہ را در ہوشیاری و بیداری بسر می برند و عمر خود را بردستورہای محکم و

۱۔ حسام الدین راشدی۔ تذکرہ شعرا کشمیر۔ حصہ اول۔ ص ۱۳۶۔

استوار صرف می کنند. درین مثنوی این اشعار چه خوب سروده اند سه

میبریم سر باوج نه ظارم

که گنم سر بد فتر چپارم

جلد چپارم بار تبت دیها

می نمایم ز نقش بند یها

نقش بندی که شاه ابرارند

همه ذوالقرب صاحب اسرارند

ظاهراً او فگنده سر به سکوت

باطناً رفته از سیر ملکوت

بنظر هر کجا که راه بزند

قدم آنجا تهتند و در گزرنند

هوش در دم بود شعرا همه

بر همین شد بنای کار همه

هر دمی نفی کاینات کنند

که توجه بنور ذات کنند

حضرت خواجه ابو یوسف همدانی که در سنه چهار صد و چهل هجری در همدان تولد

یافت و شیخ ابواسحاق وی را در علوم دینی راهنمایی نمود و در علوم های مختلف مثل احادیث

نقد و تفسیر و میزان را بخوبی فرا گرفت. شیخ ابوعلی فارمدی او را در علوم باطنی آگاه می نمود.

از علم لدنی سرشار گردید. شیخ ابوعلی فارمدی که از صحبت خواجه غوث الاعظم دستگیر متفید شده

له نقش بندیه — ملا بهاء الدین بهرا — ص — ۱۲ —

بودد کمالات معنوی را تا حد نموده است که در قلب‌های همه مردمان جا گرفتار بود و در  
مقامتهای دیگر شهرت بی‌مثل یافته بود مانند ماورالنهر و هرات و بخارا و خراسان و  
خوارزم و اصفهان و سمرقند و جز آن شامل بودند درین اشعار این معنی را بدین گونه توضیح  
داده است

خواجہ بو یوسف آنکہ او بجہاں

زد علم باشکوه پادشاہان

او درین خاکدان چو جلوہ نمود

چار صد را چہل در افزون بود

شد بہ بنداد پیش یواسحاق

گشت در ہر علوم دانش طاق

از احادیث و فقہ و تفسیر

بہرہ ور شد بسی بہ نور کشیر

طالب حق برو چو داد تدی

شد بر بو علی فکاردی

خواجہ بو یوسف ان برون ز خودی

زفت در پیش شیخ فارمدی

از یرش علم من لدنی یافت

بر سرش نور راہ دینی یافت

نور فیض ششہجات رسید

ماورالنہر و در ہرات رسید

شد نخب را از چو قبه نور  
 هم خراسان ز مقدسش نمود  
 هر دو خوارزم و اصفهان از وی  
 شد سمرقند گلستان از وی

طالبان فیفهای تمام از وی  
 در گرفتند خاص و عام از وی

بسیج دانی چو سمرقند  
 صحبتش که بغیر از عظیم شد

بسر صحبت شهبه جیلان

میشدی اکثری بطی مکان

تحقیق این امر واضح است که نسب حضرت خواجہ بہا الدین نقشبند مشککشا  
 قدس سرہ بالنسب پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم مناسبت دارد  
 حضرت خواجہ در ۱۵۰۰ھ بدینیا آمد و در عنقوان جوانی ہمہ علوم دینی را مطالعه کرد و بسوی بسیار مہارت کامل حاصل نمود  
 روزی پادشاہ ہرات وی را برای دعوت نجانہ خود طلبید۔ او دعوتش را قبول کرد و حاضر شد۔ آنروز پادشاہ  
 ہمہ عالمان و فاضلان و عارفان ہرات را ہم برای دعوت طلبید۔ بود و لمہتہای گوناگون پیش آہنہا نہاد۔ ہمہ  
 بہانان سوی طعام دست بردند ولی حضرت خواجہ بہا الدین سوی آن طعام دست نہ کشید۔  
 پادشاہ پیش وی طعامی آوردہ کہ از گوشت جانور کوہی آمادہ شدہ بود۔ خواجہ سوی  
 آن دست خویش دلاز کرد و ازو چیزی خورد و سوی حاضرین مخاطب شد و فرمود کہ درویشان

لہ نقشبندیہ۔ لایبہا الدین بہا۔ ص ۲۰ ب۔

را از خوانشاهی طعام فرمودن روانیت و او بر این قول اعتقاد داشت و پیشرو آن  
مردمان هم بود ساین سخن را درین اشعار تفصیل داده است

مقتدای ره همدالمحق  
خواجده خواجگان بهسالمحق

نقشبند و زینبند آزاده  
از همه نقشبس ماسوا ساسه

والی ملک شرع کشور دین

که بها نام اوست بر سر دین

یود معنی بنسبت نبوی

دائما در طریق راه روی

سال بهجرت هفتصد پانزده

سرچو زد آن زمان در اول مه

از شیش جهان معطر شد

قاف تا تاق پر زاد فر شد

خواجده چون در حد جوانی شد

گنبی از علم و از معانی شد

قاصدی سر ز تخت هرات

برز داز شاه فائز البرکات

شاه آمد برون بجاه وحشم

پیشرو با همه خواص و خدم

خواجه چون در سرامی شاه رسید

گویا در سپهر ماه رسید

علما و مشایخ و سادات

جمع آنجا همه ز اهل هرات

خواجه که بر فراز صدر نشست

گویا در ستاره بدر نشست

پیش هر کسی ز نوبت الوان

خوان نهادند بلکه خوان بر خوان

درست بر لب بخوردنش آورد

خواجه چیزی نخورد و دست نبرد

شاه آورد پیش او خوانی

اندر و صید کرده بریانی

خواجه بر صید چو تنگ درست کشود

گذت هر عالمی فقیر که بود

که خلاست هر شکار که هرت

از سردشت و کوهسار که هرت

خواجه فرمود که خوان شاهان

نیت جایز مرا شکستن نان

زانکه من معتقد بد درویشان

هستم و پیشروی من ایشان

ل. نقش بندیه — ملایب الدین بها — ص ۱۸ — اب

بعد از آن پادشاه بعضی سواها پیشش خواجہ برد و جواب ایشان طلب فرمود - اول این بود که آیا درویشی وی را از دراشت حاصل شد یا یکسب؟ خواجہ در جواب فرمود که این درویشی او را نه از دراشت و نه کسب حاصل شد بلکه خدا متعالی برحالتش رحم فرمود و این سعادت سعاد او را از جذبہ قلب نصیب شد -

در سوال دوم حضرت خواجہ را درخواست کرد که در شیوہ ایشان طاعت خداوند متعالی بچہ صورت جایز است شخصی یا جلی؟ جواب فرمود بدون مردم سبب نیستی - بعد از آن حضرت خواجہ از آن بیارقت و سوی خانقاہ روانہ شد - پادشاه اگر چہ انعامهای گوناگون برای حضرت خواجہ روانہ کرد ولی او قبول نفرمود - درین متنی این اشعار چہ بجا سرودند

شاه با خواجہ یک دو حرف کہ گفت

آن سوالات را جواب شنفت

گفت درویشی شما بر چیست

کہ ز موروثی است یا کیسی است

گفت یک جذبہ از سر جذبات

آمد از حق مسرا داد نجات

این نہ موروثی است یا کیسی است

لطف حق از کمال بی آسبی است

باز پرسید در طریق شما

کہ بچہ رسما دارد حیا

گفت فی آنچه در طریقہ ما است

خلوت اندر میات مردم هاست

خواجه زانجا باری یاری  
شد سر خانقاه انصاری

مرجع عالی در او شد  
بهر در هر یکی بر او شد  
شاه سیم و زرد متاع گران  
بسوی خواجه هدیه کرد روان

گفت ماسردمان درویشیم  
سر زده در قناعت خویشیم

حضرت مشککش چون بار اول برای حج به مکه معظمه رفت بود - مناسک  
حج و عمره را بجا آورد و بعد ازاں به بازار مینا تشریف برد و آنجا ادرات سربانی کردن و لجب  
بود ولی ادرات سربانی نداشت - دیگر حاجیان ادرات سربانی های حیا نوران مثل شتر و  
گوسفند و جبران پیش کردند حضرت خواجه در حضور خداوند تعالی دست بدعا شد که فرزندش  
بجای حق ادا می قبول شود - می گویند که دعا ایشان قبول شد و فرزندش در خانه خود  
انتقال فرمود

خواجه که از دو کون فراز گذشت  
بار اول چو در حجاب از گذشت

حج و عمره همه بجا آورد  
ادبقت سربان که منا آورد

دید بازارها که از سربان پر  
حاجیان کرده گوسفند و شتر

مله نقشبندیه - ملا بهی الدین بهیا - ص - ۱۱ ب



گفت که کردم اینجدا انیک  
بر تو فدا زند خود فدا انیک

فدیہ بندہ را قبول نما  
که رضای خودم حصول نما  
خواجہ این نکتہ گر بہ بطحا زد  
پس را بنجب اقدم بعقی زد

حضرت علاء الدین عطار کہ اولین خلیفہ حضرت خواجہ مشککش بود گفت کہ  
پیش از وفات حضرت خواجہ دکی آنجا حاضر بود۔ حضرت خواجہ در مراقبہ بود و چون ازال فالغ  
شد فرمود کہ ای سالکان شمارا باید کہ بعد از خوردن طعام کارهای شایستہ را انجام بدہید  
درین ساعت ہمہ شاگردان گرد دی جمع شدند و ہر یک درین فکر بود کہ کدام یک را حضرت  
خواجہ جانشین خود سازد۔ حضرت خواجہ خادمی را حکم فرمود کہ او برای وی یک گورستان  
بعد ازال حضرت خواجہ سوی حضرت عطار اشارہ فرمود کہ آن مرد حضرت عطار را دید او را  
دید و بعد دو روز حضرت خواجہ انتقال فرمود

خواجہ کہ زابل عرفان بود	بعلا شہرہ از نجد وان بود
گفت چون خواجہ را دم آخر	بود و من بودم آن زمان حاضر
در دل ہر یکی خطک افتاد	کہ کرا خواجہ مسید ہدایت ارشاد
در زمان گرد خواجہ از یاران	جمعی بود از وفاداران
جانشینش کنون کہ خواہد شد	کہ بہار نبون کہ خواہد شد
خواجہ ازال پس بنجادی ایما	کرد کہ مرتقدی درست نما
او سر صحن دفن گاہی ساخت	بہر ما بلجا و پناہی سنت

لہ نقشبندیہ — ملا بہا الدین بہا — ص ۱۲ ب

خاطر من بخواجه شد مشهود      سر بر آورد سوی من فرمود  
 هر که ادرا یدید و مارا دید      که زما نور کبریا را دید  
 این سخن خواجه که با او فرمود      دو مین روز انتقال نمود

حضرت علاء الدین که اولین خلیفه حضرت خواجه بود - حضرت علاء  
 الدین که سید بود و والدش با اسم میارک غمد موسوم بود - و خوارزم که زاد و بومش بود را  
 ترک نموده در بخارا سکونت اختیار کرد و بسیار مال و دولت داشت ولی همه سرمایه  
 را یک سو گذاشت و در راه حق کوشان شد - شب و روز در عبادت الهی بسر می برد و بعد  
 ازال برای حصول فیوضات معنوی پیش حضرت خواجه حاضر شد - حضرت خواجه بر حال وی مهربانی  
 شد و راه حق نمود

خامه را سب از پر مشک تبار

سر ذکر علاء الدین عطار

در ره حق ز کاملان اکمل

قطب دوران خلیفه اول

در حب عالی و صحیح نسب

سید و پاکدین خدای طلب

داد یرملت و بدین رونق

مقتدای جهان علاء الحق

شد کمالات خواجه زواظهر

قدس الله سره الاظهر

پدر او که نور محمد بود  
نام پاکش ازان محمد بود

سرز خوارزم داده آباایش  
مکن اندر سر بخاراایش

روز و شب کار با علوش بود

که دم میزدت لرزش بود

پا چو در همت بلند آورد

رو سوی شاه نقش بند آورد

خواجه را التفات خاص باو

بود از راه احقر خاص باو

خواجه نظام الدین خاموش که خلیفه حضرت خواجه علاء الدین عطار بود - در بخارا کب  
علمی حاصل کرد و این سخن بروی منکشف شد که خواجه علاء الدین عطار تا موری یافت بود -  
شوق دیدارش مویزن شد و سوی کمرقت در روانه شد -

چون در کمرقت در نزد خواجه عطار رسید - بردارش شخصی که پیش کار خواجه عطار بود  
گفت که شما هنوز تا مرتبه مولوی نه رسیده است و مقام ارزش نیافته است - از شنیدن  
این سخن مولانا رنجیده شد و بعد ازان همین پند از خواجه عطار هم شنید و شادمان شد و  
بر خدمت خواجه کمر بست و از علوم منوی بهره مند شد و مقام جانشینی یافت درین صورت  
سلسله نقشبندیه ادامه یافت

عارف حق نظام الدین خاموش

شور عشق اندر روش چو بر زده جوش

سلسله نقشبندیه - ملا بهاء الدین بهاء - ص ۱۵ - ۱ -

اولا روی در بخارا کرد  
 کب علمی بقدر یارا کرد  
 گشت آگ زفت و تفسیر  
 در امور مصالح و تنویر

بر همه عالمی پسندیده  
 خواجه نقش بند را دیده  
 شور عشقش برفتا دوگر  
 بسم قند رو نهاد دوگر

شد بر پیش علاء الدین عطار  
 تا شیمی برد زنگه است یار  
 بصیام دقیام کارش بود  
 زهد و تقوی همین شعارش بود

بسم قند چون نهادم رو  
 آمد از پیر ذوالرشادم بود  
 مینی از شیخ دین علاء الحق  
 که از وی یافت خواجگی رونق

بود بیرون حجره ایشان  
 پاکبازی ز زمره ایشان  
 بود ز اصحاب خواجه دالا  
 از مراقب کشید سر بالا

گفت بامن بجز بیهامی درون  
گنشد وقت مولوی اکنون

بر آن نکتہ اشس گران آمد  
زان تکلم گران گران آمد

چون رسیدم بخواجه ایشانم  
بہمین نکتہ بر زدند علم

بیچ بر من نشد گرانیا  
دیدم آن حرف مہربانیا

شد صحبت نظام الدین خاکاموش  
بحر زودنی بقطری رُوپوش

کہ جہانی ازو منور شد  
قاف تا قاف سایہ گستر شد

★